

ادامه از صفحه اول

انتخابات ۱۴۰۰

انتخاباتی بدون تخیل؟

اصلاح طلبان نیاز به ایده‌های عمیق‌تر دارند. این مردم، روزگار سودایی خود را پشت سر گذاشته‌اند. انتخابات ۸۸ و رقابت هر دو نامزد انتخابات؛ میرحسین موسوی و احمدی‌نژاد، مواجههٔ مردمی تخیلی با مردمی سودایی بود و همین نکته، حوادث منتهی به آن را اجتناب‌ناپذیر کرد. کنکاش در گذشته در حکم تسویه‌حساب با آن نیست بلکه به‌معنای مقایسه وضعیت موجود با وضعیت‌های ازدست‌رفته است و تاکید بر این نکته که ما با جامعه‌ای تهی از تخیل سیاسی روبه‌رو شده‌ایم. جامعه‌ای که نمی‌تواند بازی امکان‌های پیش‌رو را تخیل کند. این تهی‌بودگی ثمرهٔ تخیل‌های نافر جامی است که مردم در دولت‌های گذشته آن را تجربه کرده‌اند. دولت اصلاحات بیش از دیگر دولت‌های انقلاب، تخیل آفرین بود. تخیلی که توانست افراد منفرد را با تمام تعارضات و تناقضات شکلی و ذاتی، برای ساختن آینده‌ای قابل تحقق و تغییر وضعیت مستقر کنار یکدیگر بنشاند. اما ناکامی مردم در تحقق‌بخشیدن به تخیلات جمعی، موجب برآمدن دولتی سودایی شد که مدعی بود یک‌شبه می‌تواند مردم را به رویاهایشان برساند. پدیداری دوگانهٔ تخیل و سودا در قالب دولت‌های بعد از انقلاب، می‌توانست آگاهی تاریخی را رقم بزند و از دل این آگاهی دولتی راده‌شود که منشأ تغییر و تولید توان باشد. برای نبیین چرایی و چگونگی وضعیت موجود، چاره‌ای جز بازگشت به گذشته، یا به‌تعبیر دقیق‌تر، جهت‌گردانی برای دگرگونی نیست. مردم برای رسیدن به مقصد ناگزیر دولتی را انتخاب کردند که از راه دورتری می‌رفت. دولت روحانی، همان راه طولانی است که مردم به امید رسیدن به تخیلات قدیمی خود برگزینند اما انتها به مقصود نرسیدند و باز ناکام ماندند، این راه را با مشقت‌های گوناگونی همچون سیل و زلزله و مصائب اقتصادی بر خود هموار کردند و واقعیت‌های این راه، ناخواسته آنان را از تخیل، تهی کرد. از این‌رو دولت آینده با مردمی روبه‌روست که هیچ انتظاری از او ندارند. و این، در ظاهر خوش‌سپیند دولت‌هایی است که چندان به رای مردم یا رای بالای مردم نیاز ندارند. واقعیت اما این است که جامعه‌ای که تخیل خود را از دست می‌دهد جامعهٔ خطرناکی است و جامعهٔ کنونی ما نشانه‌های این خطر را در اعتراضات دی ۹۶ و آبان ۹۸ بروز داد. اینک پرسش اساسی این است که آیا هنوز امکان بازگشت به جامعه‌ای که قادر به تخیل آینده باشد وجود دارد؟ و اصلا می‌شود مردم را به تخیل واداشت؟

۱. از مقدمه کتاب «پوپولیست چپ و راست» نوشته کارین پریتسر، ترجمه محبوبه مشاهدیان

ادامه از صفحه ۲

تاریخچه دیوان محاسبات به بهانه انتصاب رئیس جدید

براساس ماده شش قانون آیین‌نامه استعلامی دیوان محاسبات کشور که در ۱۳۲۰/۸/۴ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده پیش‌بینی شده که استخدام رسمی اشخاص در دیوان محاسبات از طریق امتحان یا سابقه و مصاحبه و گزینش انجام می‌گیرد و طبق ماده ۱۲ قانون فوق‌الذکر دادستان دیوان محاسبات هم‌تراز استاندار و رئیس دیوان محاسبات هم‌تراز وزیر تشخیص و حقوق و مزایای آنان برابر حقوق و مزایای مقامات مرسوم تعیین و پرداخت می‌شود. انتخاب مهرداد بذریاش یکی از پرحاشیه‌ترین انتخاب‌ها توسط مجلس یازدهم بوده است؛ چنانچه در تبصره یک ماده ۵۱ قانون آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی پیش‌بینی شده رئیس دیوان محاسبات باید ۲۰ سال سابقه خدمت داشته باشد. ماده ۱۰۵ قانون مدیریت خدمات کشوری و تبصره ۳ ماده ۱۴۴ قانون استخدام کشوری سابقه خدمت را تعریف کرده و آنچاک که مخالفین این انتساب مطرح کرده‌اند، وی ۲۰ سال سابقه کار ندارد ولی آنچه در ارتباط با ریاست دیوان محاسبات و دادستان دیوان حائز اهمیت است، درک صحیح تصمیمات مالی مقامات دولتی است. علاوه بر آنکه مقامات دیوان محاسبات باید در جایگاه قضاوت از بی‌طرفی کامل برخوردار بوده و گرایش‌های سیاسی را در تصمیمات مدیریتی نداشته باشند و اصل را باید اعتماد به مدیران جمهوری اسلامی قرار دهند و با درک واقعیت‌های اجرایی منابع بروز ابتکارات و خلافت‌ها و شجاعت‌های مدیریتی نشوند، آنچه در مصرف منابع ملی از اهمیت برخوردار است، حصول به اهدافی است که با مصرف منابع باید به آن اهداف دسترسی پیدا کرد وگرنه اگر رسیدگی‌ها بخواهد صرفا قانون رسمی باشد، به‌جای حصاربوسی و توجه‌یی به اهداف پیش‌بینی شده در مصرف منابع نشود، بی‌جهت جرت و جسارت را از مدیریت اجرایی سلب می‌کند. متأسفانه در طول چهار دهه گذشته مجلس حساسیت لازم را در نظارت بر مصرف منابع عمومی نداشته است.همان‌طوری که رئیس‌جمهور گزارش بودجه را تسلیم مجلس می‌کند، دیوان محاسبات هم باید گزارش تفریع بودجه را تسلیم مجلس کند ولی هیچ‌گاه مردم و مجلس در جریان نحوه برخورد قانونی با تخلفات قرار نگرفته‌اند. طبق ماده ۱۰۴ قانون محاسبات عمومی و مواد ۲۱ و ۳۳ و ۲۵ قانون دیوان محاسبات مرجع رسیدگی و تشخیص و احراز تخلفات و انحرافات تمامی دستگاه‌هایی که از بودجه عمومی استفاده می‌کنند، هیئت‌های مستشاری دیوان است

❧ در آستانه تدوین برنامه هفتم کشور هستیم و این در شرایطی است که برنامه ششم توسعه از اهداف خود فاصله چشمگیری، دست‌کم در چند هدف کلان دارد. هرچند در سال‌های گذشته مشکلات ناشی از تحریم، شرایط غیرمعارفی برای اقتصاد ایران رقم زد و به دلیل مهمی در دست‌یافتن به اهداف ششم توسعه تبدیل شد؛ اما نمی‌توان از مشکلات ساختاری نظام برنامه‌ریزی کشور نیز در این موفق نبودن چشم‌پوشی کرد. بررسی ایرادات ساختاری نظام برنامه‌ریزی کشور نیز در پیرایه‌ای از موارد ما متوجه تعارضی می‌کند که سبب بروز انحراف از هدف می‌شود. لحاظ منافع و تعارضاتی که به صورت ساختاری در نظام برنامه‌ریزی کشور وجود دارد، چقدر برنامه و هدف را از هم دور کرده است؟

ابتدا برای توضیح این موضوع باید به یک پدیده شکل‌گرفته در نظام برنامه‌ریزی کشور اشاره کنم. برنامه‌های پنج‌ساله که از پیش از انقلاب شروع شد و پس از انقلاب ادامه یافته، از حالت پروژه‌ای با پروژه‌های موضوعات محدود، به‌تدریج به برنامه جامع تغییر کرده‌اند. دوره به دوره عناصری به برنامه‌ها افزوده شده که این برنامه‌ها قر به شده‌اند. یکی از علل این گسترده‌شدن بی‌ضابطه برنامه‌ها، منافع بخشی یا ساختاری است. در اینجا ما با تعارض منافع ساختاری با بخشی روبه‌رو هستیم. در ساده‌ترین و خوش‌بینانه‌ترین شکل، هر دستگاه و هر بخشی می‌خواهد جایگاهی را برای خود در قانون برنامه پنج‌ساله در نظر بگیرد. این باعث شده هر دستگاهی یک ماده تا چندده ماده به این قانون اضافه کند. نتیجه این اتفاق بزرگ‌شدن برنامه است که آن را از حیز انتفاع خارج می‌کند؛ یعنی به دلیل جامعیت و گستردگی غیرمعقول عملا اجرانشدنی شده است. در واقع منافع دستگاه‌های مختلف به این گره خورده که موادی را به قانون برنامه توسعه اضافه کنند. مثلا خودشان را کارآمد جلوه دهند یا موانع قانونی را از سر راه بردارند یا دستگاه خود را بااهمیت جلوه دهند تا بودجه بیشتری بگیرند؛ بنابراین به لحاظ ساختاری می‌بینیم عدم مدیریت تعارض منافع در ساختارهای مزبور یکی از عوامل مهمی است که قوانین برنامه‌های میان مدت را دچار اغوجاج کرده است.

ضلع دیگر این تعارض منافع در نظام برنامه‌ریزی، نمایندگان پارلمان هستند که وظایف و مأموریت آنها با تعارض منافع گره خورده است. مهم‌ترین تعارض منافعیی که نمایندگان مجلس با آن مواجه هستند، «تعارض وظایف» و «انگیزه‌های سیاسی، منطقه‌ای و جناحی» است که عدم مدیریت آن سبب شده است نظام برنامه‌ریزی با چالش‌های جدی مواجه شود. نمونه آشکار این موضوع در لایحه تقدیمی برنامه ششم توسعه دولت و مصوبه مجلس شورای اسی است. به‌این‌ترتیب شما عملا صحنه مسابقه‌یی بین مدیران دستگاه‌های اجرایی و نمایندگان مجلس برای فربه‌کردن قانون برنامه توسعه می‌بینید که ناشی از عدم مدیریت تعارض منافع ساختاری و سیاسی (یادشده) است.

موضوع تعارض منافع به شکل دیگری در ادبیات سیاست‌گذاری عمومی و در ادبیات علوم اجتماعی بحث شده است. به‌عنوان مثال، می‌توان به تئوری انتخاب عمومی که اصلانآ و در ابتدا برای تحلیل دلایل ناکارآمدی دولت در دموکراسی‌های غربی ارائه شد، اشاره کرد. این ایده و نظریه ریشه در نظریه محافظه‌کاری و کاهش مداخله دولت دارد. در این ایده گفته می‌شود دولت کمتر در امور مداخله داشته باشد و آزادی فردی و اقتصادی باید حفظ شود. سخن اصلی نظریه انتخاب عمومی این است که مدیران چون در پی منافع شخصی خود هستند، سعی می‌کنند دولت خدماتی را گسترش دهند؛ به‌این‌ترتیب هزینه‌های خدمات عمومی دولت افزایش پیدا می‌کند و دولتی که با این حجم افزایش هزینه روبه‌رو می‌شود، در ارائه خدمات ناکارآمد خواهد بود.

همین مسئله درباره نظام برنامه‌ریزی رخ داده

اقتصاد

کیومرث اشتریان در آستانه تدوین برنامه هفتم توسعه بر لزوم جایگزینی برنامه ۴ساله به جای ۵ساله تأکید کرد

حذف دستگاه‌های غیرکلیدی



شرق: امروز بسیاری از دستگاه‌ها و سازمان‌ها دیگر وجودشان موضوعیت ندارد؛ اما به دلیل منافع‌ی که برای عده‌ای ایجاد می‌کند، چه به لحاظ اشتغال در آن دستگاه و چه به لحاظ وابستگی سیاسی، همچنان این موجودیت حفظ شده است و در مقابل تغییرات ساختاری آن مقاومت می‌کنند. بخشی از این اتفاق را می‌توان با استناد به نداشتن مهارت در حکمرانی تحلیل کرد و بخش دیگری از آن ناشی از توزیع رانت سیاسی است. به بیان دیگر این مقاومت‌ها و کارشکنی‌ها ریشه در عدم مدیریت تعارض دارد؛ مثلا نظر به اینکه پس از فعالیت‌های انتخاباتی نامزدها، پست‌هایی برای طرفداران آنها در نظر گرفته می‌شود، وجود این‌گونه پست‌ها برای‌شان ضروری می‌شود. به همین دلیل است که کیومرث اشتریان، دانشیار سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران، در گفت‌وگو با «شرق» به دولت پیشنهاد می‌دهد سال ۱۳۹۹ که سال آخر ریاست‌جمهوری دولت دوازدهم است، زمان مناسبی برای حذف یک‌سری از مناصب است. چند ماه دیگر بیشتر به پایان دولت نمانده و دل‌ندان از پست‌ها برای چند ماه راحت‌تر است. دولت می‌تواند فلسفه وجودی وزارتخانه‌ها را بازبینی کند و براساس آن بسیاری از زیرمجموعه‌های خود را حذف کند و در راستای کوچک‌سازی دولت گام بردارد. به عقیده اشتریان در قوه مجریه وزارت ورزش و وزارت علوم وجودشان موضوعیتی ندارد. سازمان فناوری اطلاعات، سازمان اداری و استخدامی و مرکز آمار نیز می‌توانند تبدیل به یک معاونت داده‌گاری و دولت الکترونیک بشوند. از سوی دیگر او معتقد است باید قانون برنامه چهارساله شود تا تعارض سیکل‌های سیاسی با سیکل سیاستی اندکی رفع‌و‌جوع شود؛ درعین حال قانون برنامه هم به نوبه خود کوچک شود.

است. ما اگر بخواهیم علت ناکارآمدی برنامه‌ریزی میان‌مدت را بر مبنای نظریه انتخاب عمومی تبیین و از سنت ایرانی برنامه‌ریزی استفاده کنیم، می‌بینیم که کملا اینها با یکدیگر انطباق دارند. به همین دلیل است که بخش زیادی از مواد قانون برنامه‌های توسعه تنفیذی بوده و تعدد و دامنه شمولیت مواد برنامه به طرز درخور توجهی افزایش یافته است. مواد تنفیذی یعنی برخی از مواد برنامه سوم به چهارم، از برنامه چهارم به پنجم، از برنامه پنجم به ششم و احتمالا از برنامه ششم به هفتم منتقل می‌شود. قانونی که آن زمان اجرا نشده، مدام در حال پاس‌کاری در طول زمان و انتقال به دوره‌های بعدی است. اگر ما کل این پدیده را بخواهیم تجرید تئوریک کنیم، می‌توانیم بگوییم که عدم مدیریت تعارض منافع ساختاری و دست‌فکشی باعث شده که قانون برنامه از حیز انتفاع ساقط شود. ❧ در خود سازمان برنامه و بودجه به‌عنوان سازمانی با اهمیت ویژه و خاص موضوع تعارض منافع چگونه اتفاق می‌افتد؟

اجازه دهید در این بحث من روی شیوه‌های برنامه‌ریزی تمرکز داشته باشم و نه ضرورتا تعارض منافع در سازمان برنامه. تحولات تکنولوژیک و پیچیدگی‌های جوامع در جهان و ازجمله ایران سبب شده یک پدیده جدید با عنوان «کارشناسان اجتماعی» پدید آید. کارشناسان اجتماعی که بخش غیردولتی هستند، در زمینه‌های مختلف مثلا در تجارت بین‌الملل، در کسب‌وکارهای صنایع مختلف، در پزشکی مجازی یا دولت الکترونیک و به‌ویژه در صنایع و خدمات مرتبط با آی‌سی‌تی بسیار متبحر شدند. به دلیل اینکه در بخش عمومی غیردولتی و در بخش خصوصی، اینها ناچار شده‌اند روی پای خود بایستند، کارشناسانی پدید آمدند که تبحر و مهارت بیشتری از دستگاه‌ها دارند. مثلا افرادی که خودشان تجارت خارجی انجام می‌دهند، مهارت بسیار بیشتری از کارمندان دستگاه مربوطه آموخته‌اند. معمولا

حضور رانت‌خواران جدید در بازار فولاد

مشکلات بنیادین بپردازیم، بهتر از آن است که به دنبال راه‌حل‌های کوچکی باشیم که راحت به ذهن می‌رسند اما ممکن است عواقب سنگینی برای اقتصاد داشته باشد.

❧ درباره صادرات تصور دولت این است که فولاد صادر و باعث شود که ارز به کشور برگردد، در صورتی که لزوما چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد و خیلی‌ها ارز را برگردانند. فکر نمی‌کنید این تصمیم باعث رانت شود و مشکلات جدید برای بازار ایجاد کند؟

البته من با برخی از صادرکنندگان که صحبت کردم، می‌گفتند ما می‌خواهیم ارز را به کشور برگردانیم اما با توجه به تحریم‌ها، دولت راهکاری به ما ارائه نکرده است. وقتی دولت نمی‌تواند ارز وارد کشور کند، چطور صادرکننده می‌تواند این کار را انجام دهد. دولت باید راهمایی را ایجاد کند که صادرکننده‌های کشور بتوانند ارز را به کشور برگردانند؛ این‌گونه سوا استفاده‌کنندگان از این موقعیت نیز شناسایی می‌شوند و مجبور خواهند بود ارز را به کشور برگردانند. به‌هرحال خیلی از آنها سال‌ها تولیدکننده و صادرکننده هستند و اعتماد و اعتبار خود را با بازار آزاد خریداری کرده‌اند اما قطعاً فروش فولاد خارج از بورس یا برای افاد تازه‌کاری را به این بازار باز می‌کند که می‌توانند به‌راحتی تبدیل به رانت‌خوار شوند. گره کار را دولت باید باز کند و بانک مرکزی نیز باید کمک کند. نه اینکه با این روش‌ها قاعده بازی را به هم بزنند تا در نهایت بازار به دست عده‌ای رانت‌خوار بیفتد و اعتبار قدیمی‌ها زیر سؤال برود.

❧ خروج این مقدار فولاد از بورس، چه معضلاتی برای مصرف‌کننده ایجاد خواهد کرد؟

این وزارتخانه چه موضوعیتی می‌تواند داشته باشد. در سطح پایین‌تر وجود برخی از معاونت‌های وزارتخانه‌ها قابل تردید است؛ مثلا معاونت فرهنگی وزارت علوم چه کاری انجام می‌دهد؟ فقط برای حملات مخالفان دولت در زمان‌های مختلف تبدیل به سیبل شده است، درحالی‌که در همان موضوعات مورد حمله واقع‌شده هم نقش و جایگاهی ندارد بی در وزارت کشور معاونت‌هایی را می‌بینید که موجودیت‌شان قابل بررسی مجدد است و به نظر می‌آید که دیگر موضوعیتی ندارند. جوهره وزارت کشور چیست؟ وزارتخانه سیاسی است و اصلی‌ترین وظیفه آن برگزاری انتخابات است. اینکه این وزارتخانه سیاسی، هماهنگی‌های اقتصادی با برنامه‌ریزی و... انجام دهد، در اساس با جوهره فعالیت این وزارتخانه هم‌راستا نیست. امروز معاونت هماهنگی اقتصادی در وزارت کشور ایجاد شده و در استان‌ها، معاون استاندارد و معاون متناظر ایجاد شده است. عملا شما می‌بینید که خیلی از این معاونت‌ها به لحاظ فلسفه وجودی، موضوعیتی وجودی ندارند.

وقتی شما سه معاون وزارت کشور را بردارید، این سه ضرب در ۳۱ استان اگر شود، ۹۳ مقام از دستگاه‌های دولتی حذف می‌شوند؛ چون معاون استاندارد هم از نظر قانون خدمات کشوری مقام مسئول محسوب می‌شود. بخشی از این اتفاق ممکن است به دلیل نداشتن مهارت در حکمرانی باشد و بخشی از آن توزیع رانت سیاسی. یعنی به دنبال فعالیت‌های انتخاباتی افراد و گروه‌های مختلف برای یک نامزد، پست‌هایی برای آنها در نظر گرفته می‌شود. به بیان دیگر، این مهم را می‌توان دلیل عدم مدیریت تعارض منافع در ساختار دولت تحلیل کرد. به‌همین دلیل به دولت که امسال، سال آخر دولت دوازدهم است، پیشنهاد می‌شود زمان مناسبی برای حذف یک‌سری از مناصب است؛ چون چند ماه دیگر بیشتر به پایان دولت نمانده و دل‌کندن از پست‌ها برای چند ماه راحت‌تر است. دولت می‌تواند فلسفه وجودی وزارتخانه‌ها را بازبینی کند و براساس آن بسیاری از زیرمجموعه‌های خود را حذف کند و در راستای کوچک‌سازی دولت گام بردارد.

❧ در موضوع تعارض منافع ساختاری که نظام برنامه‌ریزی را دچار اخلال کرده است، به عقیده شما چه راهکاری برای مقابله وجود دارد؛ چون در مقام توصیه و پیشنهاد، هیچ حکمرانی تصمیمات سخت این چنینی را اجرا نمی‌کند؛ بنابراین راهکار باید از سطح توصیه فراتر برود تا بتوان به انجام آن امید داشت.

در گام نخست باید قانون برنامه از حالت جامع خارج شود و تبدیل به برنامه کوتاه و محدودی شود که دستگاه‌ها ارائه می‌دهند. هر دستگاهی هم حداکثر سه برنامه داشته باشد. به‌این‌ترتیب اگر مثلا ۲۰ دستگاه برنامه به برنامه ارائه دهند، ۶۰ برنامه برای اجرا خواهیم داشت. به عبارت ساده، ابتدا باید خود برنامه کوچک‌سازی شود. دومین قاعده این خواهد بود که هر دولت، مسئول برنامه خود باشد. این‌طور نباشد که این دولت برای دولت بعدی برنامه‌ریزی کند؛ بنابراین برنامه‌های توسعه‌ای تبدیل شود به برنامه‌های چهارساله که تا پایان دوره هر رئیس‌جمهور به پایان برسد. این‌ موضوع راه گریز را به روی دولت‌ها می‌بندد و جلوی پدیده بی‌مسئولیتی گرفته می‌شود. به این شکل راه برای مدیریت تعارض منافع هم هموارتر خواهد شد. به لحاظ ساختاری هم خیلی از وزارتخانه‌ها را می‌توان محدود کرد. برخی از وزارتخانه‌ها با معاونت‌های برخی از وزارتخانه‌ها می‌توان حذف کرد. به نظر من در قوه مجریه وزارت ورزش و وزارت علوم وجودشان موضوعیتی ندارد. وزارت ارتباطات، سازمان فناوری اطلاعات، سازمان اداری و استخدامی و مرکز آمار می‌توانند تبدیل به یک معاونت داده‌گای شوند. این یک معاونت دولت الکترونیک است که می‌تواند وظایف دستگاه‌های مزبور را انجام دهد. برخی معاونت‌ها در وزارت کشور و کار و... هم می‌تواند محدود شود. در استان‌ها هم نیاز نداریم تا این سطح معاونت داشته باشیم.

قطعا معضلاتی خواهد داشت، هم‌اکنون در بحث خودرو این مشکل را داریم. در صنعت خودرو به‌جای اینکه کاری کنیم که قیمت کارخانه به قیمت بازار برسد و کارخانه بتواند به اندازه کافی عرضه داشته باشد، قیمت کارخانه را کم کردند و یک حاشیه امن و آزاد برای هزاران دالای ایجاد کردند که هیچ‌وقت در این بازار حضور نداشتند و فقط برای خرید و فروش و سودکردن وارد بازار خودرو می‌شوند. باید روند را به گونه‌ای ساخت که سود فروش خودرو به جیب خودروساز برود تا بتواند دوباره محصول بهتری تولید کند. به نظر من خروج ۶۰ هزار تن فولاد از بورس و فروش آزاد آن، غیرعملی برخوردکردن با مسائلی اقتصادی به صنعت تولید ضرر خواهد زد و اگر تولید آسیب ببیند، مشکلات هر روز بدتر نیز خواهد شد. عرضه به مرور کم می‌شود و قیمت‌ها بالا خواهد رفت. دولت باید به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی کند که عرضه هیچ‌گاه کم نشود و سودآوری برای تولیدکننده همچنان پابرجا بماند. زیان‌آوری برای تولیدکننده‌ها حتی اگر دولتی باشد، بعد از مدتی تعطیل خواهد شد و حتی از بانک نیز نمی‌تواند وام بگیرد که در نهایت دولت باید از جیب مردم خرج کند و همین باعث ارضایتی می‌شود.

❧ چرا دولت درباره خروج فولاد از بورس کالا با تولیدکنندگان مشورت نمی‌کند؟

این انتقادی است که همه به دولت دارند و حتما باید با تولیدکننده و بخش خصوصی مشورت شود. این‌گونه تصمیمات بسیار حساس است و بی‌تدبیری در آن بازار بزرگی چون فولاد را به هم ریخته است. دولت متأسفانه برای مواجهه و حل مشکلات خود، دم‌دستی بر راحل را انتخاب می‌کند و انجام می‌دهد و لزوما فکر خاصی برای معضلات نمی‌کند.

یادداشت

گسترده‌گی حاکمیت و زمینه‌های شکل‌گیری تعارض منافع

حسن خوشپور*

● حدود و ثغور سازمان و تشکیلات، اقتدار مدیریت و روش سیاست‌گذاری بخش حاکمیت حتی اگر منطقی باشد، به‌طور بالقوه محرک‌ها و عوامل بروز تعارض منافع را تحریک می‌کند. نقش و میزان حضور دولت در اقتصاد از وضعیتی که صرفا تولید کالای عمومی و حفظ نظم و امنیت و فراهم‌کردن بستر مناسب برای بازارهای کسب‌وکار و فعالیت کارگزاران اقتصادی را فراهم می‌کند (حضور حداقل) تا وضعیتی که انحصار تولید و عرضه و عرضه در راستای مناسب در اختیار می‌گیرد (حضور حداکث)، تعیین‌کننده قابلیت‌ها و زمینه‌های اعمال حاکمیت و قابلیت شکل‌گیری تعارض منافع است. گستره و کم‌وکیف اعمال حاکمیت و تأثیر آن بر کارایی عملکردهای اقتصادی و اجتماعی، صرفا مربوط به بخش اجرایی نیست و نحوه حکمرانی‌بخشی بخش قانون‌گذاری و قضائی نیز در اقتدار، قوت و ضعف و اثرگذاری بخش حاکمیت کشور بر عرضه، تقاضا، تولید و توزیع رانت غیرمولد مؤثر است. اگر فرایندهای تحقق اهداف و اعمال سیاست در بخش‌های حاکمیت و تصدی‌گری به‌طور کامل، دقیق و منفک از یکدیگر در راستای مناسب سازماندهی نشود، زمینه‌های شکل‌گیری تعارض منافع پدید می‌آید که نتیجه آن، بروز اختلال وسیع در فرایند سیاست‌گذاری و عملیاتی و عدم کارایی سیاست‌ها و محقق‌نشدن اهداف است. اقتصاد ایران در ابتدای قرن حاضر با حضور منحصربه‌فرد دولت در تمامی بخش‌های اساسی، تولیدی و راهبردی معنا گرفته و صرف‌نظر از دوره‌های نسبتا کوتاهی که حضور دولت در آن به دلایل خاص محیطی یا اعمال سیاست‌های داخلی کاهش یافته است، عواملی باعث شده در یک قرن اخیر بخش خصوصی (واقعی) فرصت عرض اندام خود را به نفع حضور انحصارگرایانه دولت از دست بدهد.

سازمان و تشکیلات اجرایی کشور شامل وزارتخانه‌ها، مؤسسات و سازمان‌هایی است که نقش اصلی را در بخش حاکمیت، نظارت و سیاست‌گذاری ایفا می‌کنند و همچنین شامل چندین شرکت و بنگاه اقتصادی بزرگ و اساسی است که در بخش عملیاتی و تصدی‌گری، مجری سیاست‌های تدوین‌شده در بخش حاکمیت هستند. در همین سازمان و تشکیلات و در بخش‌های تصدی‌گری و حاکمیتی، مدیران عالی‌رتبه و افرادی نیز به‌طور هم‌زمان حضور دارند که هم مأموریت تدوین دستورالعمل و آیین‌نامه و حتی لایحه‌ای قانونی را دارند و هم مجری و ذی‌نفع سیاست‌های طراحی‌شده هستند. پیگیری منفعت‌طلبی خصوصی از سوی سیاست‌گذاران و طراحان فعال در بخش حاکمیت، سلامت و کارایی قوانین و سیاست‌ها را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. برای مثال در حال حاضر حضور افرادی در نهاد‌های برنامه‌ریزی، پولی و مالی که خود در بخش‌های عملیاتی و تصدی‌گری مسئولیت مدیریت فرایند و سازمانی را بر عهده دارند، موجب توزیع رانت یا تضاد منافع شده که بروز اختلالات وسیع و تعیین‌کننده را در قسمت‌های مختلف اجرایی و عملیاتی به همراه داشته است.

در بخش نگاه‌داری دولتی، تداخل حاکمیت و تصدی‌گری و وجود تعارض منافع در مدیریت، نظارت و سیاست‌گذاری در سطوح کلان (مجموعه بنگاه‌های اقتصادی) و خرد (ارکان صلاحیت‌دار بنگاه‌ها) دمه‌های زیادی است که باعث بروز مشکلات و عدم کارایی راهبردی شده و اقدامی برای رفع آن نمی‌شود. در ابتدای سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دولت به‌طور مستقیم در کمتر از ۱۷۰ شرکت دولتی سهامدار بوده و وزیران و رؤسای سازمان‌های دولتی، نماینده دولت در اداره سهام این شرکت‌ها بوده‌اند. وزرا از یک سو در مقابل مجلس وظیفه تحقق اهداف وزارتخانه تحت مدیریت خود را که لزوما صرفه اقتصادی نداشته است، بر عهده داشته‌اند و از سوی دیگر، همین وزرا کرسی مدیریت شرکت یا شرکت‌های بزرگی را در اختیار داشته‌اند که تحقق اهداف آنها بدون صرفه اقتصادی میسر نبوده است. ایفای دو نقش متفاوت و به‌طور عمده متضاد برای تحقق یک یا چند هدف یکسان، در تحلیل نهایی، فروپاشی یکی از ساختارهای تحت مدیریت آنها و مشخصا شرکت دولتی را در پی داشته است. در سال‌های بعد، تعداد بنگاه‌های اقتصادی‌ای که دولت مستقیما سهامدار آنها بوده است، به‌شدت افزایش یافت و پس از ظهور بخش بی‌هویت و ناآشنایی تحت عنوان عامیانه خصولتی یا شبه‌دولتی، حضور هم‌زمان یک مدیر در رأس یک نهاد سیاست‌گذاری، نظارتی و دارای اهدافی که قوه قانون‌گذاری برای آن تعیین کرده بود و در رأس بنگاه‌های اقتصادی (عملیاتی) فعال در بخش دولتی و شبه‌دولتی یا عمومی غیردولتی به اختلافات وسیعی دامن زده است که پیامدها و آثار نامطلوب آن در حال حاضر قابل مشاهده است.

ادامه در صفحه ۱۱